

رهایی از فروماندگی

نویسنده : دکتر بصیر کامجو

می 2017 میلادی

هرکسی کو دورماند از اصل خویش

بازجوید روزگار وصل خویش (مولوی)

فروماندگی گونه ای از افسردگی و انجماد روانی است که انسان در هم پیچیده به آن ، به مسیر از خود بیگانگی و درماندگی سوق می گردد.

انسان در کنش زندگی به نسبت جایگاه نامناسب زیستش و فشار و جبر متواتر ای که در گیر و دار حیات اجتماعی ، فردی و سیاسی بالای وی مستولی می گردد ، فرد بی اراده و سست اندیش در این حالت خود را ناتوان و درمانده می یابد و از بیم و واهمه روزگار در جستجوی پناهگاه امن در دنیای درون خود فرورفته و در خویش تناسخ می کند و در بستره از خود بیگانگی قرار می گیرد .

و در این منزلگاه فرد فرورفته در خویش ، ذات وجودی خود را فراموش می نماید، و در نااهمبستگی خیال در جسد واهی جایگاه متهوی (غیر واقعی) را می گزیند . و در کارکرد های زندگانی و سلوک های رفتاری و پنداری بسان فرد سبک اندیش، به قالب هویت مجازی خود ساخته ذهنش چهره راستین می تراشد . و به این روال زندگی نامتداول خود را بدور از گوهر هویت و افتخار سپری می کند.

فروماندگی در ادبیات فرهنگ دانشی زبان فارسی نیز به مفاهیم : درماندگی ، واماندگی ، پریشانی ، بینوایی ، سرگشتگی ، ناتوانی ، یاس ، بیچارگی ، خستگی ، تنگدستی، فرسودگی ، پراکندگی ، شوریدگی ، آشفتگی ، تهدستی ، بی سروسامانی ، خیرگی ، گیچی ، سرگردانی ، بی زوری ، رنجوری ، کمزوری ، نازورمندی ، نومیدی ، دلسردی ، دلشکستگی ، سرخوردگی ، بدبختی ، ناچاری ، گشنگی ، درویشی ، بی چیزی ، پوسیدگی ، کهنگی ، فرتوتی ... و لا غیر تفسیر شده است. که همه ای این مفاهیم با درونمایه و اژه فروماندگی پیوند ناگسستنی دارند.

ژرفای و اژه فروماندگی در زندگی دارای جنبه های گوناگون می باشد. مگر پژوهش ما در این جا تأملی به بررسی و اژه فروماندگی و جایگاه آن در حیات اجتماعی و فردی شهروندان کشور ما، جهت آگاهی ملی ، تقویت جنبش ابراز وجود و خود فرمانی ملی می باشد .

مؤلفه هائیکه فرآیند پیدایی و پاکاهش فروماندگی را تقویت می بخشند به قرار ذیل اند.:

نخست - خود شناسی :

شناسایی ، فهم و آگاهی از کنه ذات وجود ، تبار و ریشه ، زبان ، فرهنگ و تاریخ سیاسی نیاکان ، رسالتی است که در برابر هر فرد خرد گرا قرار دارد .

چون در دیدرس و توجه این نوشته باز شناسی و اژه " فروماندگی " بمفهوم تقویت جنبش خود فرمانی ملی ملت نجیب تاجیک ، در جغرافیایی سیاسی سرزمین خورشید می باشد . ما از این مدخل به مسئله وارد می شویم .

پس از ورود پای تازیان به جغرافیایی سیاسی ایران فردوسی، و بویژه پس از سرنگونی شاهنشاهی غوریان تاجیک تبار در سالهای 1215 میلادی تا کنون فرهنگ، زبان و تاریخ سیاسی نیاکان تاجیک از جانب مهاجمین به مراتب مختلف مورد دستبرد و دگرگونی ژرف قرار گرفته است. و در جریان نزدیک به 800 سال و اندی اخیر، در زیر پرچم فرمانروایان مهاجم و بویژه شاهان ستمگستر افغان تبار؛

تاجیکان در لجنزار فرهنگ بیگانه و حاکم فرورفته اند و آزارشهای هویت تاریخی، فرهنگی و زبانی، ریشه و تبار نیاکان خویش، خیلی بدور رانده شده اند.

مشکل سیاسی و اساسی ای که اکنون در برابر تاجیکان قرار دارد و این ملت نمیتواند در مبارزات سیاسی احقاق حق و ابراز وجود نماید. از دهقان آن گرفته تا رهبران این ملت، اگر تاجیک شهروند سینکیانگ چین است یا تاجیک شهروند سمرقند و بخارا و مرو، اگر تاجیکان کشور افغانستان یا کشور تاجیکستان است، اگر تاجیکان کشمیر هند و پاکستان اند یا تاجیکان ایران امروزی، و یا هر شهروند تاجیکی ای که در هر کجای دنیا زیست دارند، هیچ پیوند هویتی و خونی، فرهنگی و زبانی و سیاسی بی میان این ملت بزرگ جهانی وجود ندارد. و بیشترین رهبران و نخبگان این ملت بگونه ای در مشکل فروماندگی و بی تفاوتی و بی ارادگی چه در رزمگاه اندیشه و اراده سیاسی و چه در کردار و رفتار اخلاقی گیر مانده اند.

باید تاجیکان و رهبران تاجیک در هر کجای دنیا که هستند از خواب غفلت بیدار شوند. زیرا هر قدر توده های میلیونی تاجیک از تاریخ و زبان و فرهنگ و همبستگی ملی، اصل و تبار خویش دور رانده شوند به همان اندازه ماهیت وجودی و ذاتی، و زنه و اعتبار ملی و بین المللی، سیاسی و فرهنگی خویش را در میدان نبرد، و در تعاملات بین المللی از دست می دهند. قسمی که تاکنون در چنین ناهمبستگی ملی و سیاسی، همه چیز را از دست داده اند.

دوم - خود باوری اندیشه :

خود باوری اندیشه بمفهوم ارزش دادی به درک و تأمل، خیال و سگال، رای و تفکر، بینش و شناخت من جاویدان است. این خود باوری و خود خیالی پیوند ژرف و تنگاتنگ با مشکل فروماندگی و ناتوانی کردار، نیت و اراده آدمی دارد.

بگونه نمونه :

رهبران راست نگر و راست گرای تاجیک نزدیک به کل بویژه در افغانستان، در شناخت - دانش و بینش خود خیلی مغرور و دل‌باخته و شیفته به باورها و اندیشه های خویشتن اند.

آنها به دور از خرد و رزی و شناخت خردمندان از هستی، به باورهای ایمانی و پرستشی خویش ارج الویت می دهند. و کردار و رفتار و پیوندهای سیاسی و اجتماعی خویش را نیز نه بر بنیاد تباری و خونی، بلکه بر اساس همین اندیشه های ایمانی و پرستشی به نمایش میگذارند.

در مورد رهبران چپ نگر و چپ گرای تاجیک بویژه در کشور خود ما نیز این ادعای ما وارد تر است. زیرا تاجائیکه من آگاهی دقیق دارم، چپ اندیشان زیر نام خرد و دانش به اندیشه های آهنجیده و مجرد مانند " دکتاتوری پرولتاریا " و " ساختار سیاسی حاکمیت تک حزبی مرکز گرا " باور و ایمان داشتند و برخی ایشان هم تاکنون غرق کیف این اندیشه واهی می باشند.

با نگرش دانشی امروز، هر دو گروه راست اندیش و چپ اندیش تاجیک، ناآگاهانه و خود فریبانه در مبارزات سیاسی خویش همچو مبلغان سرسپرده در خدمت ترویج و پخش فرهنگ تهاجمی بیگانه و

وارداتی قرار داشته و دارند. و راه بیگانه شدن از تبار و ریشه خویش را دلباخته انتخاب کرده و به بی راهه روان اند. زیرا نگرش راستگرایی و چپگرایی اندیشه دارای دو مورد کاستی مهم می باشد.

یک - هر دو اندیشه بر حاکمیت سیاسی تک محور و مرکز گرا تأکید می نماید؛ یکی استقرار حاکمیت دینی می خواهد، و دیگری استقرار دکتاتوری کارگری.

براستی که در هر دو ساختارهای حاکمیت سیاسی و قدرت دولتی، برابری حقوقی، کرامت و نجابت انسان بگونه واقعی آن استیفاء نمی شود.

دو - هر دو جهت گیری اندیشه، شهروندان کشور ما را در فرآیند فروماندگی و از خود بیگانگی قرار داده و از اصل و تبار و ریشه و فرهنگ و زبان ایشان دور می سازد.

یعنی این دو مورد کاستی، همچو دانه بنگ ایست که اسیران خویش را پیوسته در سرخوردگی و مهجوریت هویت تاریخی، فرهنگی و زبانی قرار می دهد.

بگونه نمونه :

اول - امروز و سالهای پار، آشکار است، که حق مشارکت سیاسی تاجیکان در ساختار قدرت و حاکمیت دولتی افغانستان بر هبری پشتونها پیوسته بیرنگ بوده است.

دوم - زبان فارسی و فرهنگ باستانی نیاکان تاجیکان در افغانستان و ازبکستان و سایر کشورهای همجوار، مورد دستبرد مستقیم دولت و مزدوران و گماشتگان ایشان قرار گرفته و می گیرد.

3 - امروز جوانان تاجیک و سایر پارسی زبانان کشور در دفاع از ناموس و شرف، استقلال و آزادی مردم ما قرار دارند. با تأسف که این نیروهای مدافع میهن - همه روزه بوسیله برنامه های مخفی سیاسی حاکمیت شوونیزم قبیله افغان، در تقابل قومی قرار داده شده و بوسیله طالبان پشتون دشمنانه بقتل رسانیده می شوند، و ده ها مسئله دیگر.

اما رهبران تاجیک و هزاره ها و ازبیک ها جریانات این همه مسائل و قتل و کشتار دسته جمعی و فردی نیروهای لشکری و ملکی شهروندان کشور را با چشمان خود می بینند. و این را هم می دانند؟ که قاتلان همه ای شهروندان ملکی و لشکری آشکارا تفنگداران پشتون تبار بوده و می باشند.

مگر افسوس و دردا! که این رهبران با اندیشه های کلیشه ای خود باورانه، از هویت اجدادی و تبار، هستی و افتخارات مردم و جان و مال آنها، نگه داری و دفاع نمی کنند. و در رسته ای جنبش خودایستایی ملی همبسته و یک مشت ابراز وجود نمی نمایند.

چرا؟ زیرا! این رهبران دلباخته نزدیک به کُل در دائر اندیشه و خیال فردی آز و نفس خویشتن، آگاهانه و نا آگاهانه اسیر کیف دنیای زیست اند. و بر بنیه این آگاهی مجرد تلاش دارند که با نا دیده انگاشتن چگونگی های سیاسی، به قاتلان فرزندان این سرزمین همچو گلبدین حکمتیار و همیاران و همتباران آدمکش وی مروت نمایند و همبستگی و سهش برادری خویش را با آنها اعلام کنند.

اما مردم ما جنایات قاتلان فرزندان شان را هرگز فراموش نمی کنند و این جانیان تاریخ را به پنجه قانون می سپارند.

گلبدین حکمتیار قاتل هزاران هزار شهروند این سرزمین؟ همان فردی است که در سالهای 1993 - 1994 میلادی با برهان الدین ربانی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان توافق نامه آتش بس همه جانبه را به امضا رساند. و مبتنی بر مفاد این توافق نامه سمت صدراعظمی رادر دولت برهان الدین ربانی احراز کرد.



استاد عبدالصبور فرید صدراعظم افغانستان



گلبدین حکمتیار صدراعظم افغانستان

مگر برخلاف تعهداتش پس از مدتی این پُست را رها کرد و جانشین خود استاد عبدالصبور فرید یکی از رهبران حزب اسلامی را بسمت صدراعظم به دولت برهان الدین ربانی معرفی کرد.

گلبدین حکمتیار سوای آنکه پُست صدارت تحت رهبری حزب اسلامی قرار داشت. مگر با درد و تأسف باید گفت که این فرد وابسته به پاکستان و نهاد های سرمایه و دشمن مردم بومی این سرزمین ، گستاخانه در چهار آسیاب استان لوگر مقابل دولت ربانی سنگر گرفت . و به پشتیبانی پاکستان هر روزه ده ها و حتا صدها خمپاره را از آنجا به کابل پرتاب می کرد. و این عمل ناجایز وی سبب کشته شدن هزاران شهروندان کابل گردید.



احمدشاه مسعود وزیر دفاع و سردار مقاومت



برهان الدین ربانی رئیس جمهور افغانستان

گلبدین حکمتیار از پایه ، دولت جمهوری اسلامی افغانستان بر رهبری تاجیکان را قبول نداشت . و آرزو و امید رهبری دولت را به سر می پروراند .

و به مشوره پاکستان و نهادهای سرمایه و عربستان سعودی ، وی راه جنگ و خشونت را انتخاب نمود و تلاش همه جانبه برای سرنگونی دولت برهان الدین ربانی کرد. و بر پایه همین آرمان نامقدس بود که او با فتنه انگیزی و آشوب جنگهای تنظیمی و ایجاد شکاف میان مجاهدین ، موفق شد که کابل را به خاکدان خاک هموار کند .

با وجود این که آنوقت در کشور ما کدام نیروی خارجی اشغالگر هم وجود نداشت . اما گلبدین حکمتیار از تداوم سیاست جنگ و جنایت دست بردار نشد . وزیر نام رهبر پشتون برای استقرار حاکمیت سیاسی پشتون‌ها در افغانستان به تداوم جدال مقابل حکومت برهان الدین ربانی ادامه داد .

گلبدین حکمتیار سرانجام در برابر قدرت و رزمایش همبسته تاجیکان به رهبری فرمانده گل احمد شاه مسعود و رئیس جمهوری برهان الدین ربانی ، شکست تاریخی خورد .

این شکست و ندامت تاریخی تا امروز همچو لکه ننگ بر رویه وجدانش نقش بسته و منحنی عقده حقارت غرورش را بی رنگ و زمین گیر ساخته است.

به همین اساس زمانیکه گلبدین در برابر تاجیکان شکست خورد پاکستان و عربستان سعودی ، نهاد های سرمایه جهانی در رأس حکومت اسرائیل دست به ایجاد نیروی پشتونی دیگری زیر نام جنبش طالبان زد .

اگر گلبدین حکمتیار به ندای صلح حرمت می گذاشت و با احراز پست صدارت در دولت جمهوری اسلامی همچو دوبرادر مسلمان در پهلوی برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود مشترکاً برفع امنیت و ثبات کشور کار می کرد . اکنون مردم ما شاهد تأمین صلح و آزادی و همبستگی ملی می بود . همین دلیل وابستگی اراده سیاسی و خونی گلبدین حکمتیار با پاکستان و سایر نهاد های استعمار کهنه و نو بوده و هست که تاکنون کشور و مردم و هستی ما در شعله آتش تنفر و جنگ و جنایت می سوزد .

اما امروز گلبدین با سپری نمودن زیاده از دو دهه زندگی در پاکستان ، گویا با پا در میانی آمریکا و پاکستان عربستان سعودی و انگلستان به افغانستان بازگشته . چه زمان مناسبی که نزدیک به چهل کشور بر رهبری آمریکا در آن حضور دارند . و یک دولت پویشی و شوونیستی قبیله گرا غیر مشروع و دست نشانده ، فاقد استقلال و آزادی بر رهبری اشرف غنی متمایل به وفق برنامه های مورد توجه نهادهای سرمایه ، سرگرم مشغله است.

هدف از ابراز اندیشه های فوق اینست که رهبران تاجیکان و هزاره ها و ازبیکها باید دانسته بیاموزند که رهبران پشتونها ؛ اگر چه می اندیشند همانند ترکی و امین و نجیب و یا راست می اندیشند همچون گلبدین و ملا عمر و حقانی و یا قومی می اندیشند مانند ظاهر شاه و کرزی و خلیل زاد و اشرف غنی و دیگران همه یک سان بدون تفاوت مانند برادر دست به دست هم داده و در راه استقرار حاکمیت پشتونها (افغانها) مانند اسلاف خویش نزدیک به سه صد سال و اندی عمل کرده و خدمت می نمایند . وگرنه گلبدین کجا که اشرف غنی و حامد کرزی دست سیاه آغشته بخون وی را می گیرند . ؟

این دستگیری سیاسی قبیله ای و تباری میان رهبران پشتونها بگونه مستقیم و غیر مستقیم در کل تاریخ حاکمیت آنها به یک سنت تبدیل شده است.

بگونه نمونه : اشرف غنی احمدزی از جانب دوکتور نجیب الله در زمانش دستگیری سیاسی و مادی شده است . وی به حیث ترجمان دولت نجیب در ملل متحد (با ده هزار دالر حقوق ماهوار که از طریق سکرتریت خدمات دولتی سفارت کبرای افغانستان در دهلی اجرا می شده) ، مقرر گردیده بود . اشتغال اشرف غنی احمدزی در ملل متحد برایش خیلی سودمند واقع شد و موفق گردید که از این جایگاه ، مناسبات سیاسی خویش را با نهاد های سیاسی غربی و بویژه اسرائیل تحکیم ببخشد . و در کنفرانس 2001 بن آلمان نیز منحنی ترجمان ملل متحد نقش شوونیستی قبیله را خوب بازی نماید .

ظاهرشاه وخلیل زاد نیزدرکنفرانس بن آلمان حامد کرزی را مستقیماً دستگیری کردند . و همین قسم حامد کرزی در انتخابات قلابی وساختگی اشرف غنی احمد زی را دستگیری نمود . و اشرف غنی وحامد کرزی مشترکاً طالبان وحزب اسلامی را دستگیری نموده ومی نمایند.

بنأ ظاهر شاه ، تره کی ، حفیظ الله امین ، نجیب ، خلیل زاد ، کرزی ، گلبدین ، ملاعمر ، اشرف غنی ... وده ها رهبران دیگر پشتونها چه اندیشه های چپی دارند یا راستی ، دیندار هستند ویا بی دین هیچگاه راه وروش همبستگی تباری ایشان را چیزی سد واقع نمی شود . همیشه براساس خود شناسی وخود سالاری قومی دروابستگی به نهاد های سرمایه ، جهت استقرارحاکمیت سیاسی پشتونها در افغانستان یکسان عمل کرده ومی نمایند.



نورمحمد ترکی رئیس شورای انقلابی

ظاهرشاه وحامد کرزی



خلیلزاد سفیر آمریکا در کابل



نجیب الله رئیس جمهور



حفیظ الله امین نخست وزیر



اشرف غنی رئیس جمهور



ملا عمر رئیس جمهور در زمان طالبان



گلبدین وکرزی

اما این برگزیدگی اسلوب تبارمنشی سیاسی پشتونها ، برخلاف در میان تاجیکان خیلی ناامید کننده است. از هزاران آن یک نمونه :

در سال 2003 میلادی زنده یاد مارشال فهیم قسیم در یک سفر رسمی به آلمان تشریف آوردند . جلالت مآب درخانه ای یکی از وطنداران در هامبورگ به نان شب دعوت شده بودند .



مارشال فهیم قسیم معاون نخست رئیس جمهوری وزیردفاع

گروه ای از نخبگان میهن ما که درست های خیلی بالای دولتی قبلاً کار کرده بودند به دیدن مارشال در آن نشانی حضور به هم رسانیدند . ایشان دارای قرائت و اندیشه های متفاوت با مارشال فهیم قسیم داشتند . مگر بگونه مشوره پیشنهادات میهن دوستانه ای درمورد دوربنای کارهای سیاسی ودولتی به مارشال ارائه نمودند. اما مارشال فهیم قسیم در جواب به ایشان گفت :

" من معاون اول ریاست جمهوری وزیر دفاع یک کشور هستم . ومتعلق به همه مردم می باشم. بنأ سخنان شما از این گوش می آید واز آن گوش می براید. "

کنه سخن مارشال همچو یک رهبر سیاسی ودولتی در سطح کل کشور بجا بود . اما تطبیق پیشنهادات دوستان بوسیله جناب مارشال در کشور میتوانست :

- جلوه همه قتل های زنجیره ای را بگیرد ،
- زیرساخت های جامعه مدنی بگونه ای ایجاد می گردید ،
- امنیت وثبات در کشور مستولی می گردید،
- طالبان بار دیگر بوسیله کرزی واشرف غنی تجدید سازمان وتسلیح نمی شدند،
- گلبدین وسایر قبیله گرایان زشت تینت مجال بلند کردن سر خود را هم نمی داشت،
- ایجاد زیرمیه های همبستگی ملی وتعادل حقوق شهروندی براه درست در حرکت می بود .

سوم - خودارادیت

خود ارادیت از یک نگاه انتخاب راه بیرون رفت از گودال درماندگی وفرماندگی است واز سوی دیگر نگرشی از تداخل خرد واراده می باشد . که انسان بمدد خرد ارزشهای بالنده خوشبختی و مسیر درست زندگی را تمیز می دهد وبا پیگیری اراده وعمل آنرا بدست می آورد .

ذات اراده چیست ؟

اراده رهایی انسان از گودال درماندگی و فروماندگی ،

اراده خیزش خودایستایی ملی برای خودفرمانی ملی ،

اراده احقاق حق و ابراز وجود درزندگی ،

اراده یقین درونی و اقدام بیرونی ،

اراده مردم را در مسیر همبستگی سوق می دهد و مقاومت ملی را تقویت می بخشد .

توجیه نقش اراده و رهایی از فروماندگی در سخنان بنجامین فرانکلین (1706 - 1790 میلادی) :

- "آب قطره قطره می چکد و با پایداری و سماجت ، سنگ بزرگ را سوراخ می کند ؛

- موش با پشت کار و استقامت موفق به پاره کردن رشته محکمی از سیم می شود ؛

- ضربه های پی در پی تبر کوچک ، درخت کهن را از پای در می آورد" .

به امید آزادی و همبستگی شهروندی